

مسعود وارسته ۴ دهه است که با ترکش‌های به‌جامانده از دوران دفاع مقدس زندگی می‌کند

یادگارهای فتح‌المبین

منطقه

عملیات لشکر ۷۷ پیروز ثامن الائمه و خیلی‌های دیگر که هنوز حرارت آن روزها در دلشان گرم است، برای جلسات دعای ندبه، زیارت عاشورا و بزم خاطره‌گویی شهیدای لشکر، اینجا جمع می‌شوند.

حاج مسعود بعد از جانبازی و بازگشت از جبهه با دختر خاله‌اش ازدواج می‌کند، هم‌بازی دوران کودکی‌اش که حالا همراه روزهای سخت جانبازی‌اش شده است. حاصل این عشق، پسری ۲۶ ساله به نام «معین» و دختری ۱۷ ساله به نام «زینب» است. محبوبه خانم خودش دختر شهید «احمد پورمحمد گل ختمی» است، یکی از شهیدای انقلاب اسلامی مشهد که در روز ۲۲ بهمن سال ۵۷، هم‌زمان با پیروزی انقلاب اسلامی به شهادت رسیده و زندگی‌نامه‌اش در کتابی به نام «موسم درو» چاپ شده است.

رضاری‌های آرام و متین رویه‌روی مایه‌نشینند، هر از گاهی سرفه‌های خشک، سینه‌اش را آزار می‌دهد، می‌گوید نگران نباشید یادگار دوران جنگ است. ۴۰ سال می‌شود که ترکش‌ها تنش را تسخیر کرده‌اند. وجودش کلک‌سیونی از یادگارهای دوران دفاع مقدس دارد. با یاد همان روزها دل خوش است و پاسخش به آزار ترکش‌های آن دوران، لبخند است و سکوت.

حاج مسعود آقا به مایه‌گوید: این تکه‌های آهن دیگر جز پوست و استخوانم شده است. با اینکه سال‌هاست از جنگ و مجروح شدنم می‌گذرد اما هنوز ترکش‌های بمب خوشه‌ای با من همراه است. رفته‌اند و نزدیک نخاع جا خوش کرده‌اند، اما من به زندگی با این ترکش‌ها عادت کرده‌ام. قرارمان منزل جانباز دفاع مقدس، «مسعود وارسته» در محله سجاده‌است؛ جایی که سال‌هاست به کنج کنج کهنه‌سواران دوران عاشقی تبدیل شده و روزمندگان اطلاعات و

رفتن به سربازی ۲ ماه بعد از آغاز جنگ

انقلاب که به روزهای اوج رسید، مسعود فقط ۱۷ سال داشت. اما اونیز مانند خیلی از تاریخ‌سازان آن ایام در راهی‌مایی‌ها شرکت کرد. همراه انقلابیون دیگر شد. بعد از پیروزی انقلاب هم راه حفاظت از انقلاب را در پیش گرفت. جنگ که شروع شد، غیرت مسعود هم خیلی زود به جوش آمد. جوانی ۱۹ ساله که عصای دست پدر بود، اما هوای رفتن بد جور توی دلش افتاده بود. عزم رفتن کرد به ویژه وقتی امام خمینی (ره) حکم جهاد دادند و از جوانان خواستند که جبهه‌ها را خالی نگذارند.

آقا مسعود می‌گوید: جنگ تحمیلی در سال ۵۹ با حمله جنگنده‌های رژیم بعث عراق آغاز شد. من هم دوماً بعد، در تاریخ ۱۸ بهمن سال ۵۹ عازم خدمت مقدس سربازی شدم. در ابتدا برای گذراندن دوره آموزشی راهی بیرجند شدم. پس از گذراندن این دوره از بیرجند به لشکر ۷۷ پیروز ثامن الائمه، گردان ۱۳۴، تیپ ۳ پیوستم و همراه آن‌ها به مناطق جنگی خوزستان و شهرستان ماهشهر اعزام شدم.

در ۴۵ روز اولیه، مسعود وارسته همراه لشکر ۷۷ پیروز ثامن الائمه به ماهشهر و سپس خرمشهر اعزام می‌شود و برای اولین بار در عملیات «دارخوین» حضور پیدا می‌کند. این عملیات در منطقه «دارخوین»، در میان رود کارون و جاده‌هاوازه خرمشهر، در خرداد سال ۶۰ هم‌زمان با روزهایی که بنی‌صدر از مقام ریاست جمهوری عزل شده و فرماندهی کل قوا را امام خمینی (ره) برعهده می‌گیرد، آغاز می‌شود.

آرپیچی زن مشهدی در این عملیات می‌گوید: کارشکنی‌های «بنی‌صدر» آن قدر برای رزمندگان و فرماندهان ایرانی عذاب‌آور شده بود که پس از برکناری او، به پیشنهاد و استقبال همه فرماندهان جنگ، عملیات جبهه دارخوین به علامت رضایت از این کار، به نام عملیات «فرمانده کل قوا-خمینی روح خدا» نام گذاری شد.

در دارخوین ۳۰۰ نفر بودیم

روزی دیوار پراز عکس هم‌سنگران رفته‌و مانده است. عکس‌هایی از حضور دسته‌جمعی رزمندگان قبل از عملیات دارخوین، عکس‌هایی از مسعود که آرپیچی بر دوش دارد، عکس‌هایی از خودروهایی و نیروهای بعضی که منهدم شده‌اند و کلی تصویر دیگر از آدم‌هایی که حالا نیستند یا هستند و بی‌توقع روزگار می‌گذرانند.

حاج مسعود به این تصاویر اشاره می‌کند و ادامه می‌دهد: تعداد رزمندگان ایرانی در عملیات دارخوین ۳۰۰ نفر بود اما همین تعداد کم، سه کیلومتر پیشروی داشتند، چنده تانک و نفر بر بعضی‌ها را منهدم کردند و بیشتر از ۱۵۰ نفر از نیروهای عراقی هم کشته، اسیر و زخمی شدند. هر چند ۱۴۰



لحظه انفجار چشم‌هایم سیاه شد، گوش‌هایم دیگر چیزی نمی‌شنید، فقط زبانم کار می‌کرد. آن‌هم فقط برای ذکر گفتن

#عملیات_فتح‌المبین #جانباز_دفاع_مقدس

حاج احمد «موسم درو» را نمی‌بیند

زندگی‌نامه احمد پورمحمد گل ختمی در کتابی با عنوان «موسم درو» به چاپ رسیده است. در بخش‌هایی از مقدمه این کتاب که به قلم «محمد خسروی راد» چاپ شده، آمده است: «روزهای پس از ۲۲ بهمن سال ۵۷، روزهای پیروزی و «موسم درو» بود و افراد بسیاری که در این درو به خوشه‌چینی پرداختند، باید بدانند که این «برداشت» ارزشمند در پس «کاشت» هم‌وطنان از خود گذشته پدید آمده و اگر امثال آن‌ها دست به جان‌فشانی و از خودگذشتگی و به عبارتی دست به کشت مهر و وفا نمی‌زدند، پیروزی بعد از بهمن ۵۷ و امنیت و اقتدار امروز به دست

نمی‌آمد.

در کتاب «موسم درو» با بخشی از لحظات ناب و سبز و قیمتی زندگی آدمی از این سرزمین آشنا می‌شویم که هر لحظه از زندگی‌اش، سرشار از دستگیری‌هموعان و راه‌اندازی کار بندگان خدا است. او همین رویه را در طول مبارزات مردمان شهر و کشورش هم در پیش می‌گیرد و دست آخر ارزشمندترین داشته‌یک انسان را که جانش است در این راه تقدیم می‌کند. زمانی که امام به وطن بازگشتند، فوج فوج عاشقانش به دیدارشان شتافتند اما حاج احمد در حسرت دیدار امام، روی بستر درد، لحظات را سپری می‌کند و دست آخر هم «موسم درو» را به چشم‌ظاهر نمی‌بیند.